

متن پرسش

با عرض سلام خدمت استاد طاهرزاده بنده چندی است که مطالعات اندکی در زمینه فلسفه در قرون وسطی مسیحی و به خصوص فلسفه ابای اولیه کلیسا از جمله اگوستین آغاز کرده‌ام. در این حین به جمله مشهوری از اگوستین برخور کردم « من نمی‌فهمم تا ایمان بیاورم بلکه ایمان می‌آورم تا بفهمم » راستش را بخواهید بلافاصله بعد از خواندن این جمله آن را خیلی نزدیک به تعالیم شخص شما و کلا آنچه امروز از طریق وعاظ مذهبی در کشور ما تبلیغ می‌شود یافتیم. من حدود ۴-۵ سال است که با مباحث و کتب و سی دی‌های شما آشنا هستم و اگر منظور شما را خوب فهمیده باشم و بخواهم جمله اگوستین را به زبان شخص شما به خصوص، و دیگر وعاظ فعال مذهبی عموماً ترجمه کنم جمله‌های زیر نمودار میشود. ۱- اولین قدم در راه خود سازی و سعادت و جذب حکمت ناامیدی از خود است ۲- هی نگویند می‌دانم می‌دانم و احساس استغنا نکنید باید فقیر بود تا خداوند دریای حکمت خود را به روی قلب ما بگشاید ۳- حقیقت عقل و حکمت را با تفکر و مطالعه و استدلال صرف نمی‌توان بدست آورد بلکه در این راه عقل و شرع، کوشش در مطالعه و تزکیه دو بال برای رسیدن به حکمت هستند ۴- آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آب از بالا و پست ۵- در مکالمه تلفنی به شخص بنده فرمودید: ملاصدرا را به دلیل توسل به کشف و و شهود بینا تر از بزرگانی می‌دانیم که برای درک حقیقت به صرف عقل متوسل شده‌اند. ۶- البته مکتب‌های مثل مکتب تفکیک که اصولاً مخالف فلسفه و عرفان و کاربرد عقل هستند و به روایت و حدیث صرف بسنده می‌کنند و آن را کافی می‌دانند نمی‌توانند به نحوی درست به آیات و روایات برسند، بلکه فلسفه ملاصدرا و عرفان محیی الدین راه و وسیله خوبی است برای رسیدن به حکمت قرآنی و فهم احادیث ذات صمدانی، راه درست این است که ابتدا باید فلسفه خواند و بعد عرفان را شناخت تا راه برای فهم قرآن و روایات باز شود. همه بیانات فوق را می‌توان به نحوی از انحنای در بین سطور کتب و جزوات شما یا احیاناً سی دی‌هایی که از شما موجود است پیدا کرد. حال سوال اصلی این است که تفاوت ما با حکمت مسیحی که به بارزترین وجه در فلسفه و کلام اگوستین تجلی پیدا کرده است چیست و با توجه به اینکه حکمت مسیحی در مقابل هجوم ویران گر مدرنیته کمر خم کرد مگر ما چه چیز بیشتر از آن داریم، که داعیه مقابله با آن را داریم. قصد بنده در این نوشتار این است که با توجه به شناختی نسبی که از مباحث شما و روح کلی حاکم به آن دارم جواب‌های احتمالی شما را پیش بینی کنم و با ناکافی دانستن آن (البته به زغم خودم) در انتظار جواب تازه‌ای از طرف شما باشم ۱- ممکن است شما بفرمایید که تفاوت حکمت شیعی و حکمت مسیحی فرهنگ غنی انتظار و پرچم سبزرنگ آن است که باعث می‌شود تا شیعه هیچگاه در خود

احساس رخوت و ناامیدی نکند و همیشه به دنبال تغییری اساسی در اوضاع کنونی جهان باشد و به عبارت بهتر هیچگاه در فرهنگ کنونی ذوب نشود. متاسفم که بگویم فرهنگ انتظار که شما آنرا متعلق به حکمت شیعی می دانید، با ذات بشر ممزوج شده است و هرگاه که بشر بوده است در پی شرایطی بهتر با ظهور منجی آسمانی بوده است که این منجی در یهود «مشیاه» و در مسیحیت شخص حضرت مسیح و کلمه الهی نامیده می شود. و تاریخ گواهی می دهد که کشیشان مسیحی با توسل به همین فرهنگ، مسیحیان را برای جنگهای صلیبی آماده می کردند. و وعده ظهور منجی در بیت المقدس را می دادند. و روح مبارزه جویی و مقابله همیشگی با کفر و استکبار را که به نظر آنها در مسلمانان جلوه گر شده بود همیشه در بین مسیحیان زنده نگه می داشتند. ۲- ممکن است شما بگویید که تفاوت ما در دارابودن فرهنگ سرخ حسینی است که در صحرای کربلا عارفانه ترین و عاشقانه ترین و حکیمانه ترین رفتار و عبودیت محض را به نمایش می گذارد و شعار جاویدش همیشه در گوش شیعیان طنین انداز است، که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و جوان شیعی می داند که هیچگاه و در هیچ زمان توقف جایز نیست و در راه رسیدن به مطلوب باید از همه چیز گذشت و خود را وقف اعتلایی احکام اسلام ناب در تمام نقاط کره خاکی کرد و همین اندیشه است که لرزه بر اندام مستکبرین عالم انداخته است و خواب راحت را از چشم آنها ربوده است. پس فرهنگ حماسه یکی از مهمترین آوردها و داشته های تشیع است. باید بگویم که فرهنگ مسیحی از این جنبه هم بی بهره نیست. کدام حماسه قدرتمند تر از اعتقاد عمومی مسیحیان مبنی بر مصلوب شدن کلمة الله بر صلیب است و کدام واقعه می تواند غم بارتر از این باشد که خدا خودش را برای برون رفت جامعه از گناه، یعنی همان که حسین ابن علی احیای سنت جدش خواند، مصلوب می کند. و تاریخ گواهی می دهد که امثال پولس قدیس و یوستین شهید با اقتدا به همین واقعه و در راه پیشبرد کلمه الله در جامعه به فجیع ترین وضع ممکن کشته شدند و سرهایشان از بدنشان جدا شد تا عبرت سایرین گردند و تا حدود ۴۰۰ سال (یعنی تا رسمیت یافتن کلیسا و مسیحی شدن کنستانتین) چه بسیار انسانهای شریفی که قدم در همین راه گذاشته و جان خود را از دست دادند و یا در ورزشگاه آپوپولیس و تحت انظار رومیان وحشی خوراک شیران و پلنگان امپراطور شدند ولی دست از مبارزه برنداشتند آنها همه به مسیح مصلوب اقتدا می کردند. باید گفت که اگر ما یک حادثه دراماتیک چون کربلا داریم تعداد این حوادث در فرهنگ مسیحی در طی ۴۰۰ سال بسیار است. البته باید دانست که افول تدریجی تفکر دینی و حکمت مسیحی را نباید در قرن چهاردهم میلادی و به دنبال زردنوزی کشیشان جستجو کرد (هر چند که این حوادث چون شعله ای بر انبار باروت بود) باید برای جستجوی علت این افول ده قرن به عقب تر برگردیم، یعنی قرن چهارم میلادی و مسیحی شدن کنستانتین و ورود عالمان دینی به دستگاه سیاست و جاه طلبی و کسب قدرت که پای بزرگترین قدیسان را می لغزاند و این حکمت را از درون تهی می کند و اتفاقات بعدی پی آمد ضروری آن است. ۳- ممکن است بگویند که برتری ما در داشتن معجزه همیشه جاوید یعنی قرآن است که به اذعان همه متخصصان و مورخان و برخلاف اناجیل چهارگانه

مسیحیان از دست برد تحریف درامان مانده است و حال ما می‌توانیم افتخار کنیم که این همان کلام حق است که بر صفحه نقش بسته است و نه نوشته‌های چهار انسان غیرمعصوم و خاکی که معلوم نیست چه مقدار از آن حقیقت است و چه مقدارش دروغ، به خصوص اینکه شیعه از وجود راسخون فی‌العلم که همان مفسرین این کلام هستند نیز برخوردار است. گذشته از استدلالات نسبتاً قابل قبولی که مسیحیان برای توضیح تکثر اناجیل دارند باید عرض کنم که آنچه شما آن را بزرگترین افتخار و فرصت می‌خوانید که همان تحریف ناپذیری و اصالت قرآن است و افتخار داشتن مفسرین آن را نیز برای شیعه محفوظ نگاه می‌دارید، برعکس بزرگترین خطر و تهدید برای آن است. مثال شخصی که بند مدال افتخار دور گردنش گره خورده و آن را خفه می‌کند. چرا که اگرچه مدال افتخار عدم تحریف بر گردن ما است ولی از خطر گره‌هایی کور تفسیرهای نادرست و تفسیر به رای چگونه می‌توان خلاص شد زیرا هر اندیشه‌ای بنا به موقعیت علمی خود فهمی از این کتاب که البته تحریف نشده است دارد و آن را به جامعه عرضه می‌کند و از آنجا که تفسیر کتاب تحریف نشده است گویی همه زبانها برای انتقاد لال و همه چشمها کور می‌شد. مضاف بر اینکه بعد تاریخی ما از آن ذوات معصوم که مفسران حقیقی این کلامند لاجرم ما را در دائم بحث‌های بی‌پایان فلسفه تاریخ و علم رجال و درایه می‌اندازد که در آخر نیز دست ما خالی است و حتی اگر دست پر هم باشیم و اثبات کنیم که این کلام حتماً از معصوم است باز در دام تفسیرهای مختلف و حتی متناقض می‌افتیم که از این کلام می‌شود و قص علی هذا. و لازم به تذکر نیست که گاه‌آ این تفسیرهای گوناگون از کلام معصوم و نص قرآن به خاطر بار معنوی و انتصاب به کلام تعریف نشده‌ای که یدک می‌کشیده‌اند چه خسارات جبران ناپذیری بر ما وارد کرده‌اند که تبعیدهای امثال ملاصدرا و آوارگی‌های او در بیابانهای قم و ظهور متحجرین قشری صفت و حتی امروز ظهور اسلام امریکایی و اسلام انگلیسی و اسلام مارکسیت و اسلام هزار کوفت و زهرمار دیگر از نمونه‌های آن است. و اگر بیان شود در این عصر باید به عالمان ربانی و فقیهان صمدانی رجوع شود باید بگویم که دی‌شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر ... لازم به تذکر می‌دانم که امروز گروهی در جواب به این سوال که چرا غرب غرب شد به این جواب راحت الحلقوم بسنده می‌کنند که کتابشان قدرت و کشش تطابق با زمان را نداشت و لذا در فرهنگ رومی غرب غرق شد و ابلهانه به این نکته بی‌توجهند که اگر اینگونه است چرا این بلا به سر هند و چین نیامد که اپانیساده‌ها و سرودهای مذهبی‌شان که سراسر شعر و افسانه است. و چرا مسلمانانی که قرآن را دارند برای کروات شدن سرو دست می‌شکنند. ۴- محتمل‌ترین جواب شما را در آخر می‌آورم. و آن اینکه شاید شما بگوئید شیعه دارای یک فرهنگ حکمی- حضوری خاصی است که آن را در هیچ فرهنگی نمی‌توان سراغ گرفت. من هیچگاه معنی درست این عبارت را نفهمیدم. و لذا نقد اکنون من نقد به فهم خودم از این عبارت است و نه نقد به اندیشه شما. آنچنان که من فهمیده‌ام ما دارای فرهنگی هستیم که در آن حضور و اتصال به غیب و ملکوت و حضور حق در همه مناسبات و توحید در همه جوانب هستی بشری در آن حرف اول را می‌زند و البته این فرهنگ در قرآن و کلام خاندان وحی متجلی شده است. من هرگز در وجود

چنین فرهنگی شک ندارم من حتی منکر تعلق بی چون و چرای آن به امامان معصوم و تمام انبیا و ایای الهی نیستم. چیزی که من در آن شک دارم به این است که در مقابل هجوم سهمگین مدرنیته و ظهور بشر غربی شده، از این فرهنگ کاری برآید. زیرا معتقدم که حضرت رب العالمین به اقتضایی ذات رحمیش نسبت به بندگان این فرهنگ نه تنها به ما بلکه به همه اقوام در همه تاریخ ارزانی داشته است من معتقدم که قدیسان و متفکران واقعی مسیحی از این فرهنگ بی بهره نبوده اند چنانکه طلبه‌ای ساعی، جازم و معتقد به فرهنگ اهل بیت به من می‌گفت که من هیچ جمله‌ای از اکهارت المانی نخواندم مگر اینکه به یاد یکی از احادیث امامان معصوم افتادم و باز من خودم شخصاً هرگاه در اندیشه مقدسانی چون آگوستین، آنسلم، اسکات اریژن، دیونو سیوس، اکهارت یا حتی امروز کی پرگور و هایدگر به جمله‌ی زیبا برمی‌خورم چه بسا که بی‌اختیار اشکم جاری می‌شود، کتاب را رها می‌کنم، چشم‌هایم را می‌بندم و اجازه می‌دهد تا شیرینی و عمق این کلام را جانم با تمام وجود لمس کند. آری طوفان مدرنیته و فرهنگش سهمگین‌تر از آن است که این عوامل را یارای مقابله با آن باشد و همین جاست که در جواب این سوال که به راستی چرا غرب در غرب غرق شد نوشتاری دیگر لازم است.

والسلام ۱۴/۹/۱۳۸۷

متن پاسخ

جواب: باسمه تعالی؛ علیکم السلام: خدا را شاکرم که چنین جوانانی را با این‌گونه دغدغه‌ها در این دوره به صحنه آورده است تا زمینه‌ی هرچه محکم‌تر ظهور حق فراهم گردد. با این وسعتی که جنابعالی بحث را در شقوق مختلف طرح فرمودید جواب همه‌ی آن شقوق برای بنده با داشتن فرصت محدود مشکل است، ولی چون همه‌ی این دغدغه‌ها را می‌شناسم فکر کنم در مباحث مطرح شده در کتاب‌ها و جزوات در شرایطی مختلف به وجهی از وجوه آن پرداخته شده است. از این‌که باید تأکید کنم بنده امثال حضرت علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» و حضرت علامه حسن‌زاده «حفظه الله» را ادامه‌ی مکتب برهان و عرفان صدرایی می‌دانم که بگذریم. باید عرض کنم فراموش نفرمایید که روح فهم آگوستینوس که شما هم جمله‌ی او را نقل کردید و گویا از اشعیای نبی نقل شده، با ظهور توماس آکوئیناس به حاشیه رفت و آکوئیناس رجوع به ارسطو را پیشه‌ی خود کرد و گفت: «من این کافر را غسل تعمید دادم» و بزرگان بررسی تاریخ غرب معتقدند نقش آکوئیناس در نزدیک کردن غرب به غرب جدید نقش بارزی است. نکته‌ی دیگر؛ همان‌طور که متوجه‌اید مطالب بسیار ارزشمند در متون همه‌ی ادیان هست و دانشمندان معتقد به آن متون بهره‌های زیاد از آن‌ها برده‌اند و نیز به بشریت ارائه فرموده‌اند. ملاحظه فرمایید غربی می‌خواهد مدیریت جهان را به عهده بگیرد که هیچ‌کدام این‌ها نیست، نه اندیشه‌ی بوکهارت است و نه اندیشه‌ی هایدگر، این‌ها همه راه‌های عبور از مدرنیته را به مردم خودشان توصیه می‌کنند بدون آن‌که جز آماده‌گری کار دیگری بتوانند انجام دهند. در حالی‌که به گفته‌ی مرحوم «فردید» «اگر در زمان تحقق انقلاب اسلامی هایدگر زنده بود، تحقق اهدافش را به او نشان می‌دادم» که چگونه می‌توان با مدیریت خاصی که فرهنگ تشیع در خود دارد بر خلاف اراده

فرهنگ مدرنیته انقلابی با «الله اکبر» به جای «غرب اکبر» به پا کرد. اجازه بدهید بی‌انصافی شما را نسبت به تفاسیر قرآن؛ پای شور جوانی‌تان بگذارم و متذکر شوم نگاه نهادینه‌ای که در روح تشیع توسط امامان معصوم «علیهم‌السلام» شکل گرفته، موجب شده تفاوت تفاسیر اصیل به جهت ظرفیت کلمات قدسی قرآن باشد و با سیری عمیق در تفاسیر قرآن هرگز به متناقض بودن آن‌ها نمی‌رسیم. از بزرگی‌های آگوستین و بوکهارت و هایدگر گفتید، آری چرا وقتی متوجه این‌همه سرمایه برای عبور از مدنیته در جهان هستیم امیدوار نباشیم با مدیریت مکتب تشیع می‌توان معادله‌ی جهان را به نفع فکری بالاتر از فرهنگ مدرنیته به هم زد؟ مگر بنا ست ایران به تنهایی چنین کاری را به دوش بکشد؟ ما امروزه امثال هایدگر را در کنار ملاصدرا پتانسیلی بزرگ برای آینده‌ی جهان می‌دانیم. عنایت داشته باشید به گفته‌ی دکتر داوری: «وقتی از عظمت یا انحطاط تمدن‌ها و کشورها می‌گوییم می‌دانیم که عظمت یک‌باره حاصل نشده و انحطاط اتفاقی نبوده» موفق باشید